

# پاسخی به ابراهیم نبوی!

گاه

آنچه ما را به حقیقت می رساند

خود از آن عاری است

مارگوت بیگل<sup>1</sup>

چندی پیش ما - از فعالان کمیته دانشجویی بلژیک - نتیجه گفتگوی خود با آقای ابراهیم نبوی را در گردهمایی 23 سپتامبر در بروکسل در نوشته ای با عنوان «یک مشاهده، یک مشاجره» منتشر کردیم.<sup>2</sup> آقای نبوی شبانه جوابیه ای تحت عنوان «آنها کمونیست نبودند» را نوشت و در وبلاگ خود منتشر کرد.<sup>3</sup>

آقای نبوی آنقدر در نوشتن جوابیه اش عجله داشت و آنقدر دستپاچه بود که حتی فرصت نکرد یک بار هم شده بر آدرس کمیته دانشجویی بلژیک کلیک کند و ببیند ما که هستیم؟ و چه می گوئیم؟ و چه کرده ایم؟ و بی جهت ما را به حزب کمونیست کارگری ایران منتسب نکند. خود این برخورد (یعنی تحقیق نکرده حرفی را زدن و کسی را منتسب به چیزی کردن) به خوبی نشان می دهد که چه کسی از واقعیات فرار می کند و به قول نوشته ایشان از «مواریث اندیشه های ایدئولوژیک» رنج می برد.

آقای نبوی پاسخگویی به ما را به فرصتی برای دق و دلی خالی کردن نسبت به کمونیسم و کمونیستها بدل کرد؛ و با خشم بسیار و با تکیه بر گمانه زنی های دروغ ما را اعضای در حال مأموریت احزاب، کودک و حتی ناکس خواند. ناکسانی که «نه معلوم است از کجا دستور می گیرند و نه نشانه ای از آنان پیداست و به بادی می آیند و به بادی می روند.» ما تصمیم نداریم در این نوشته به یاره های آقای نبوی در مورد کمونیسم پاسخ دهیم. حتی نمی خواهیم او را متهم کنیم که کماکان به مند دوره دانشجویی اش - زمانی که از اعضای «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شیراز» بود<sup>4</sup> - به مخالفانش برخورد می کند. ولی تا آنجایی که تاریخ سه دهه گذشته را مطالعه کرده ایم دریافته ایم که روش همیشگی و جمهوری اسلامی از زمان خمینی تا خامنه ای و احمدی نژاد در برخورد به مخالفین این بوده است که یا «خس و خاشاک» هستند یا «مأمور بیگانه و از جایی دستور می گیرند.»، بنابراین برایمان جای تعجبی باقی نگذاشت.

آقای نبوی در جوابیه خود می نویسد «آنها در سالهای 60 به مُشت کمونیست بودن و باید می مردن و شما هم 5% هستید و حقتون همونه»، من اصولاً چنین جمله ای را نگفتم و چنین نگاهی از من بر نمی آید. اینکه آقای نبوی در آن مشاجره چنین جملاتی گفته یا نه را به بخشی از همان مدعوین وی در آن گردهمایی که شاهد ماجرا بودند رجوع می دهیم؛ و از آنان می خواهیم که مصلحت گرایی را کنار گذاشته و حقیقت را بیان کنند. کسانی که نه دل خوشی از آقای نبوی داشته و نه دل خوشی از برخی مسئولین «کانون مدافعان حقوق بشر در ایران - بلژیک» دارند که به هر قیمتی می خواهند خود را به ارايه موج سبز ببندند. اما سواى نکات فوق خود، جوابیه آقای نبوی و اظهاراتش در مورد قتل عام سالهای شصت و 67 به اندازه کافی افشاگر است. جوابیه نبوی کیفرخواستی علیه خود است. کیفرخواستی که هر دادگاهی می تواند با تکیه بدان ایشان را به جرم دروغگویی چندباره، پوشاندن جنایات بزرگ و شارلاتانیسم سیاسی محکوم کند.

نبوی می نویسد: «من در سال 1367 نویسنده بودم و به دلیل اینکه سه چهار سالی از سیاست بریده بودم، اصلاً خبر این اعدامها را نشنیدم و حتی تا سالهای بعد هم واقعیت آن را نمی دانستم.» پیش ترها هم نبوی چنین ادعایی را در یک میزگرد رادیویی با شرکت آقای رضا علیجانی (در رادیو فرانسه) کرده بود و آقای رضا علیجانی (از زندانیان شاهد کشتار 67) در همان مصاحبه با تعجب می گویند که هرکس در آن روزگار حداقل روزنامه خوان بوده، در جریان نامه های برکناری آقای منتظری در اعتراض به این قتل عام و مسائل مربوطه قرار گرفته بود. چگونه آقای نبوی می گویند که تا سال 1376 از این فاجعه بی خبر بوده اند.<sup>5</sup> حال اینکه آقای نبوی در آن روزگار تلخ و مرگ زده، یکی از اعضای سردبیری مجله سروش طی سالهای 65 تا 68 بوده است.<sup>6</sup> و جالب اینکه اخیراً همفکر و یار شفیق ایشان آقای محسن مخملباف مدعی شده که داستان "جراحی روح" را که در آبان ماه سال 67 در مجله سروش به چاپ رسانده در اعتراض به کشتار سال 67 نگاشته بود.<sup>7</sup> آیای جای سؤال نیست که نبوی بعنوان «یک سردبیر هنرمند حساس» این داستان را نخوانده باشد؟! و حتی یک بار هم از یار شفیق اش نپرسیده باشد برای چه این داستان را نوشته؟! یا مخملباف دروغ می گوید یا نبوی و یا هر دو!!!!

آقای نبوی می نویسد گفتگوی وی با ما «در مورد کشتار سال 67 بود و نه در مورد کشتگان دهه شصت» بود. البته قبلاً هم او چنین تفکیکی در مورد این کشتارها انجام داده است. سؤال اینجاست که چه فرقی بین ماهیت ایندو قتل عام موجود است؟ البته آقای نبوی این "فرق" را قبلاً در وبلاگش چنین توضیح داده است: «البته یادمان نرفته و نمی رود که خشونت دهه شصت خشونت یک دولت یا حکومت ظالم با یک گروه مظلوم قربانی نبود، بلکه خشونت دو گروه علیه همدیگر بود که نیروی غالب نیروی مغلوب را بیشتر کشت و آزار داد و راند. طبیعتاً آنکه قدرت غالب یافت ظلم بیشتری کرد.»<sup>8</sup> به اندازه کافی این جملات مشتمل کننده است. دقت کنید از نظر ایشان کسانی که طی سالهای شصت کشته شدند قربانی یک خشونت دو طرفه بودند. آیا قصد این جمله می تواند چیزی کمتر از توجیه جنایات جمهوری اسلامی باشد؟ آیا مضمون جملات فوق تفاوت ماهوی با آنچه که نبوی در مشاجره ما با بیان کرد دارد؟ فقط آن روز حضور چند جوان کنجکاو و پرسشگر موجب شد که عصبانی شود و عنان سخن از کف داده؛ و

رک و صریح آنچه که در فکرش می گذشت را بیان کند. همان افکار و ایده هایی که اعمال سی سال پیش وی را رقم زد. این تفکر و بینش کلیه دولت مردان ارتجاعی است که از یکسو مردم را سرکوب می کنند و از سوی دیگر به خاطر مقاومت مردم در مقابل سرکوب، آنها را محکوم می کنند.

نگاهی به برخورد آقای نبوی در سال 1386 نسبت به کشتار 67 بیندازیم: «ماجرای کشتار 67 مثل کشف گورهای دسته جمعی قربانیان در حکومت های مختلف دیکتاتوری است، مثل روسیه، کامبوج، شیلی، چین، عراق و بسیاری جاهای دیگر. آنچه مهم است این است که موضوعی با این اهمیت در حافظه ملی مردمی که در ایران زندگی می کنند، یا نسلی که امروز در ایران زندگی می کنند، اهمیت خودش را از دست داده است. فاصله ما با آن کشتار دارد به عمر یک نسل می رسد. محکوم کردن کسانی که خود محکوم کننده این فاجعه اند، به نظر من فقط بازی دو نسل بر سر مالکیت چیزی است که دیگر وجود ندارد. نسلی می خواهد با یادآوری این جنایت اثبات کند که مبارزات مهمی کرده و قربانی شده و دوستانش کشته شده اند و خودش هم اگر مانده بود کشته می شد و نسلی دیگر می گوید که به هیچ کدام از طرفین مبارزه قبلی اهمیت نمی دهد و موضوع زندگی اش سالهاست که این نیست. بسیاری از آنان که سالگرد قتل عام 67 را هر سال برگزار می کنند، مشکل شان یادآوری فاجعه کشتار نیست، بلکه نمی خواهند خودشان به عنوان کسانی که ممکن بود کشته شوند، فراموش شوند. برای بعضی هم این موضوع تنها عمل سیاسی است که در طول سال انجام می دهند، تا به خودشان بگویند که هنوز هستند و زنده اند. در این میان بازی، رقابت سیاسی برسر هیچ و یوچ در جریان است. کسانی که شش سال قبل از آن اعدام ها از کشور بیرون آمدند، کسانی را که پنج سال قبل از آن اعدام ها از حکومت بیرون آمده بودند، به همدستی در جنایت متهم می کنند، تنها به این دلیل که دست شان به عاملان اصلی نمی رسد. این بازی هر سال جریان دارد و فکر می کنم هر سال تکرار شود.» (تأکیدات از ماست)<sup>9</sup>

حتی زمانی که نبوی به قول خودش بعد از دهسال از جنایات کشتار 67 باخبر شد،<sup>10</sup> فرمان بی اهمیت بودن این فاجعه در تاریخ ایران و فراموشی آن را می دهد. نبوی می خواهد بر حقایق بزرگ تاریخی خاک بپاشد و تحت عنوان "بازی" قاتل و مقتول را یکسان جلوه دهد و کسانی که برای دادخواهی و ثبت این جنایت بزرگ در حافظه مردم مبارزه می کنند را تحقیر کند و سرانجام کسانی را که دست شان به خون شریف ترین فرزندان این جامعه آغشته اند، تیرئه کند.

نبوی می داند که پافشاری بر افشای کشتار تابستان سال 67 چشم اسفندیار نظام جمهوری اسلامی است. بدون شک بیرون کشیدن یک حلقه از زنجیره جنایات نظام جمهوری اسلامی مثلاً کشتار تابستان 67 در پی خود حلقه های دیگر این زنجیره جنایت را به حرکت درمی آورد. پای کل نظام جمهوری اسلامی با همه دستگاه دینی سیاسی قضایی اجرایی و قانونی آن در میان است. پای همه جناح های آن بعنوان تکه هایی از پازل آمران و عاملان این جنایات پیش می آید. ابراهیم نبوی نیز بعنوان یکی از خادمان این نظام از اینکه این پرونده جنایت هر ساله گردگیری شود و حقایق آن به هر دلیلی مانند مراسم های یادبود جان باختگان تر و تازه شود، دل نگران است.

آقای نبوی در جوابیه اش در تکذیب جمله «واجب القتل بودن کمونیستها» می نویسد: «چنین نگاهی از من بر نمی آید.» نگاه امروزین او را نسبت به یک جنایت بزرگ در لابلای سطرهای فوق دیدیم. اما آیا نبوی آنگونه که ادعا می کند حداقل مسئولیت نگاه دیروزین خود را برعهده می گیرد؟ صادقانه می گوید که چه بود و چه کرد؟ مسأله فقط مسئولیت اخلاقی یا سیاسی کسی که سالها فعالانه برای استقرار جمهوری اسلامی کار می کرد، نیست. مسأله این است که آقای نبوی مسئولیت مستقیم در سازماندهی بسیاری از سرکوبهای سالهای 57 تا 64 داشت.

آقای نبوی مسأله این نیست که شما به عنوان یک نویسنده یا روزنامه نگار یا سناریو نویس و طنزپرداز - معتقد به جمهوری اسلامی - در آن دوره از خود مسئولیت اخلاقی نشان دادید یا خیر؟ شما در مورد مسئولیت مستقیم اجرایی تان در بسیاری از سرکوبهای آن دوره چه می گوئید؟ با کمک امثال شما بود که انقلاب فرهنگی در دانشگاه شیراز سازماندهی شد. نتیجه اش 491 نفر مجروح و سه تن کشته بود. نام نسرین رستمی را تا کنون نشنیده اید. که جزو کشته شدگان بود.<sup>11</sup>

شما جزیی از تیم ناطق نوری در وزارت کشور در سال 64 بودید. یک بار هم شده برای مردم توضیح دهید که وظیفه تیم تان چه بود. تیم تان برای برقراری نظم در سراسر کشور چه کرد. نیروهای انتظامی تحت فرمان تیم شما به چه کاری مشغول بودند؟ با چه نقشه ها و برنامه هایی دوران شاد کودکی مان را از ما گرفتید. تیم شما با جوانان کردستان چه کرد زمانی که برای حفظ نظم هروئین را ارزانتر از سیگار به آنجا روانه می کردند. مسئولیت شما آن موقع چه بود؟ آیا نباید شما روزی بابت این مسئولیتها مستقیم و اجرایی که داشتید به مردم پاسخگو باشید.

آقای نبوی ما از شما نمی پرسیم که «منظورتان از نوشته های طنزتان چیست؟» اما از شما در مورد اعمال تان در دهه شصت خواهیم پرسید. حداقل به ما بگوئید که اعمال شما در دهه شصت برخاسته از چه نگاهی بود. از قدیم گفته اند یک سوزن به خود بزن یک جوالدوز به دیگران. اول خود را نقد کنید بعد به نقد «آدمکشی های» کمونیستها بپردازید. بگوئید این چه نگاهی بود که کشتن کمونیستها و مجاهدین، بهائیان و دگراندیشان را در آن سالها جایز می دانست و چشمش را بر قتل عام 67 بسته بود.

کشتارهای جمهوری اسلامی در دهه 60 و نقش اصلاح طلبان دوم خرداد دیروز و موج سیزی های امروز در آن کشتار باعث شده که امثال آقای نبوی در بد تنگنایی گیر کنند. از یکسو دیگر مانند سابق نمی توانند در مورد این جنایات سکوت کنند از سوی دیگر بهیچوجه حاضر نیستند از نقش و نگاه، تفکر و پابندی شان به ایدئولوژی اسلامی در آن سالها انتقادی به عمل آورند. علت اساسی اش هم این است که اغلب آنان هنوز به نظام دینی باور دارند. آنها نمی خواهند کل این نظام از بین رود.<sup>12</sup>

برای مثال امروزه آقای نبوی هم علیرغم ادعایش مبنی بر «ایدئولوژی زدایی» از خود حاضر نیست از مولای سبزهپوش خود میرحسین موسوی فاصله بگیرد و به قول خودش او را در میدان مین تنها گذارد. از کسی که هنوز طرفدار «جمهوری اسلامی، نه

یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر» است. بالاخره آقای نبوی؛ شما که خود را مخالف هر نوع نظام ایدئولوژیکی می دانید، حرف حساب تان با این جمله موسوی چیست؟ او که مدام بر بازگشت به اسلام ناب محمدی و ارزشهای طلایی دوران خمینی تأکید می کند و خواب آن سالها را دوباره برای مردم می بیند. شما در این رابطه چه می گوید؟ نکند شما نیز در چنین خواب و رویایی بسر می برید؟ بویژه آنجایی که زیرکانه به جای «حکومت دینی» از کلمه «دیکتاتوری دینی» در جوابیه تان استفاده می کنید. مگر در طول تاریخ، جامعه بشری در جایی شاهد دمکراسی دینی و حکومت دمکراتیک دینی هم بوده که در قرن بیست و یکم دوباره شاهدش باشیم!!! ما قسم شما را باور کنیم که می گوید «بیرحمی و کشتار ویژه هر نوع نظام ایدئولوژیکی است» یا دم خروسی را که از زیر شال سبز و بلند طرفداری شما از حکومت دینی میرحسین موسوی بیرون زده است؟

آقای نبوی بین رخت برکندن از خدمت به یک نظام ارتجاعی و پشت و رو کردن لباس خیلی فرق است. اینجاست که برای ما رابطه بین دروغ گویی های آشکار شما در مورد گذشته با دروغهایی که در مورد آینده تحویل می دهید، روشنتر می شود. یک بار تاریخ گذشته را از نسل ما دزدید حال می خواهید تاریخ آینده را هم بزدید؟! جدل و مشاجره اساسی ما و شما نه بر سر گذشته بلکه بر سر آینده است. آینده ای که جریان سیاسی شما می خواهد برای جامعه ما ترسیم کند. علت اصلی عصبانیت تان هم از این بابت است. علت ناسزاهایی که که در جوابیه تان نثار ما کردید از این رو است. به خاطر اینکه فکر نمی کردید، نسلی که قرار بود هیچ پیوندی با نسل پیشین خود نداشته باشد، نسلی که زمانی شما و امثال شما کودکی شان را به بازی گرفتید، نسلی که پدران و مادران شان را به زندان انداختید یا روانه خاورانها کردید و از زندگی شاد محرومشان کردید، دوباره به عنوان «ناکسان» در مقابل شما قد علم کنند و شما را، اعمال شما را و بینش و تفکر شما را به مصاف بطلبند و از کمونیسیم دفاع کنند. این است علت اصلی ناراحتی شما! از اینکه علیرغم این همه قلع و قمع که شما و یاران تان در حکومت از نیروهای چپ کردید، دوباره با بپاخیزی نسل جدیدی از آنان روبرو شدید، نگرانید. نسلی که بخوبی دریافته کسانی که در مورد گذشته دروغ می گویند به حرف آنان در مورد حال و آینده نیز نباید باور کرد.

## کمیته دانشجویی بلژیک - اکتبر 2009

### منابع و یادداشتها

- 1- سکوت سرشار از ناگفته هاست. شعری از: مارگوت بیگل - ترجمه: احمد شاملو - محمد زرین بال
- 2- «یک مشاهده، یک مشاجره» نوشته کمیته دانشجویی بلژیک: <http://committe2007.blogfa.com/post-191.aspx>
- 3- «انها کمونیست نبودند» پاسخ نبوی: <http://www.doomdam.com/archives/000765.php#more>
- 4- گفتگوی اخبار روز با ف. تابان: آیا انجمن های اسلامی مستقیماً در حمله به دانشجویان شرکت می کردند؟ تا جایی که من شخصا شاهد بودم، آن ها مستقیماً در حملات شرکت نکردند، اما در راهنمایی اوباش و یورش گران و شناساندن دانشجویان فعال به آن ها نقش مهمی داشتند. در بسیاری از دانشگاه ها آن ها مستقیماً در سرکوب شرکت کردند. بسیاری از اصلاح طلبان فعلی از جمله همین آقای ابراهیم نبوی در شیراز، عباس عبدی، علیرضا علوی تبار و دیگران در تهران، در سرکوب دانشجویان مستقیم و یا پشت پرده دخالت داشتند. <http://www.iranglobal.info/MG/printsitesite1.php?news-id=588&nid>
- 5- مصاحبه آقای نبوی با رادیو فرانسه (2008-8-24) را در لینک زیر ببینید: [http://www.rfi.fr/actufa/articles/104/article\\_3345.asp4](http://www.rfi.fr/actufa/articles/104/article_3345.asp4)
- 6- شرح حال حرفه ای سید ابراهیم نبوی: <http://www.doomdam.com/archives/000126.php>
- 7- در نشریه دانشجویی بدر شماره 41 سه مقاله در این ارتباط بخوانید: کالبد شکافی یک دروغ! / نقش آثار هنری مخملباف در زندانهای دهه 60 / جراحی روح یا جراحی حقیقت؟ <http://www.bazrpdf.nl/bazr%2041%20fin.pdf>
- 8- «ده دلیل برای رای دادن به موسوی» نوشته ابراهیم نبوی - 10 خرداد 1388: <http://www.doomdam.com/archives/000646.php>
- 9- «کشتار 67 از یک زاویه دیگر» نوشته ابراهیم نبوی - 10 شهریور 1386: <http://www.doomdam.com/archives/000301.php>
- 10- نبوی در مصاحبه با رادیو فرانسه می گوید که ایشان تنها در سال 1377 یا 78 که به خارج کشور آمده بودند از این قتل عام با خیر شده اند و از کشتار چپ ها تا همین یکی دو سال قبل اطلاعی نداشته اند. مصاحبه آقای نبوی با رادیو فرانسه (2008-8-24) را در لینک زیر بشنوید: [http://www.rfi.fr/actufa/articles/104/article\\_3345.asp4](http://www.rfi.fr/actufa/articles/104/article_3345.asp4)
- 11- «اول ارد بیبهشت سالروز مقاومت دانشجویان در مقابل "انقلاب فرهنگی" رژیم جمهوری اسلامی» - ارژنگ سیاسی <http://www.brwska.org/fa/index.php?news=1040>
- 12- البته اگر مقاله اخیر آقای مهاجرانی یار دوست نبوی در دوران انقلاب فرهنگی در دانشگاه شیراز به نام "ای آتشی افروخته در بیشه اندیشه ها" (<http://www.rahesabz.net/story/2508>) زودتر چاپ شده بود شاید نبوی قضیه را جور دیگری رفع و رجوع می کرد. اما دوزاری نبوی به خاطر «دوری اش از سیاست» دیرتر از بقیه می افتد. مهاجرانی در مورد کشتار سال 67 زبان به انتقاد گشود و از سکوت نسبت به جوان کشتی در آن دوره انتقاد کرد. شاید در آینده نیز نبوی به پیروی از مرشدش اینگونه سخن راند. اما واقعیت این است که نگاه همانست و این آقایان همانند. زیرا کماکان هیچیک از آنان حاضر نیستند از نقش خود چیزی بگویند و نگاه خود را در معرض نقد و داوری گذارند. برای مثال همین آقای مهاجرانی که امروزه منتقد کشتار 67 شده، همان زمان کتابی در مورد سلمان رشدی نگاشته و دلایل «دینی و علمی» برای حکم ارتداد و مرگ وی را ارائه داده و حتی امروز نیز بدون خجالت خود را طرفدار حکومت دینی و حتی ولایت فقیه می داند.